

## از طبرستان تا مازندران؛ تأملی بر دگرگونی مفهومی و جغرافیایی طبرستان از آغاز تا قرن هشتم هجری

نبی‌اله باقری زاد گنجی\*؛ سید ابوالفضل رضوی  
دانشجوی دکتری دانشگاه پیام نور قشم؛ دانشیار دانشگاه خوارزمی تهران

تاریخ دریافت: (۹۵/۱۱/۱۱) تاریخ پذیرش: (۹۶/۰۲/۰۲)

### From Tabarestan Region to Mazandaran Province, A Deliberation on the Conceptual and Geographical Changes of Tabarestan Region From its Start to the 8<sup>th</sup> Century

Nabiollah Bagherizad Ganji; Seyyed Abolfazal Razavi

Ph.D Student at Payam-e Noor University; Assistant Professor at Kharazmi University

Received: (2017/01/30)

Accepted: (2017/04/22)

#### Abstract

Tabarestan land is such areas that its appellation and geographical domains have been the case of many conflicts. This title officially was used commonly through pre- Islamic and part of Islamic era ( up to the end of eighth AH century ). From this time for no obvious reasons Mazandaran which for long time was used along with Tabarestan took its place instead .Changes for the name of this strategic region in terms of history importance and local identity is an important question that this essay is considered. This article is done by a descriptive analytical approach, and considering to the history of Tabarestan and its political, cultural, and social nature study the replacement of Mazandaran title for geographical proximity of the case. Research results show that the Tabarestan appellation with its inhabitants has been more appropriate than Mazandaran with its geographical characteristics. It also should be noted that the political spectrum in this geographical area, particularly in the Islamic period due reasons such as clan rivalries, internal conflicts, and rulers expansion was fluctuated, so it is not possible to determine its exact boundaries.

**Keywords:** Tabarestan, Mazandaran, Tpvrtan, Padishkhargar, Tapors, Local history

#### چکیده

سرزمین طبرستان از جمله مناطقی است که وجه تسمیه و حدود جغرافیایی آن مورد مناقشه بسیاری بوده است. این عنوان به طور رسمی در دوران قبل از اسلام و بخشی از دوران اسلامی (تا پایان سده هشتم هجری) کاربرد عام داشته است. از این زمان به عللی نه چندان مشخص جای آن را کلمه مازندران گرفت. دگرگونی در نام و نشان این منطقه راهبردی از حیث اهمیت تاریخ و هویت محلی مسئله مهمی است که هدف نوشتار حاضر قلمداد می‌شود. این نوشتار با رویکرد توصیفی - تحلیلی، ضمن توجه به پیشینه طبرستان و ماهیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن، جایگزینی عنوان مازندران را برای حدود جغرافیایی مورد نظر بررسی می‌کند. حاصل تحقیقات نشان می‌دهد که وجه تسمیه طبرستان با ساکنان حاضر در آن و نام‌گذاری مازندران با ویژگی‌های جغرافیایی آن تناسب بیشتری داشته است. گستره سیاسی این محدوده جغرافیایی به ویژه در دوره اسلامی نیز، بنابر عللی همچون رقابت‌های خاندانی، درگیری‌های داخلی و توسعه‌طلبی حکام، در نوسان بوده است.

**واژه‌های کلیدی:** طبرستان، مازندران، تپورستان، پتسخوارگر، تپوری‌ها، تاریخ محلی

## ۱. مقدمه

با توجه به اهمیت نامگذاری سرزمین‌ها با عنوانی خاص، در حکم سندی مهم با کارکردهای گوناگون، که می‌تواند تاریخ و هویت فرهنگی مردم آن جامعه را آشکار کند، یکی از دغدغه‌های اولیه ساکنان هر سرزمینی، یافتن نامی مناسب برای آن، براساس مجموعه‌ای از الگوهاست که از جمله آنها می‌توان به وجود اقوام مختلف در آن سرزمین، عقاید دینی و مذهبی مردم آن گستره، وضعیت سیاسی - اقتصادی و شرایط جغرافیایی آن اشاره کرد. حاشیه جنوبی دریای مازندران، به علت شرایط خاص جغرافیایی و استقلال نسبی، مسیر پرفراز و نشیبی را در این زمینه طی کرده است. براساس اهمیت دگرگونی‌های مفهومی و جغرافیایی بر تاریخ و هویت یک منطقه، پرسش‌های اصلی این مقاله، این است که بنیان‌های دو واژه طبرستان و مازندران چیست؟ چه عواملی در اطلاق این دو نام بر این سرزمین تأثیرگذار بوده است؟ ارتباط این محدوده جغرافیایی با این اسامی چیست؟ درباره علت نامگذاری طبرستان و مازندران و محدوده جغرافیایی آنها، آرای متفاوت و گاه متضادی در منابع قدیمی و تحقیقات معاصر بیان شده که هر یک از زاویه خاصی، برداشت‌های گوناگون خود را از آن واژه‌ها، به عنوان اصطلاحی سیاسی، نظامی، اجتماعی، مذهبی و جغرافیایی ارائه کرده‌اند که گاهی کثرت دیدگاه‌های مطرح شده، دریافت پاسخی صحیح را از میان انگاره‌های موجود، با مشکل مواجه می‌سازد. در این زمینه، با توجه به بالا بودن روحیه تعصب در موضوعاتی با رویکرد محلی، به ناچار باید با پرهیز از تعصب و پیش-داوری، به بررسی موضوع پرداخت.

درباره علت نامگذاری طبرستان و محدوده

جغرافیایی آن، دو گونه تحقیقات تاریخ محلی و جغرافیای تاریخی اهمیت دارد. در این باره، مقالاتی مانند «مازندران یا یمن»، از علیقلی محمودی بختیاری و «مازندران و طبرستان از قدیمی‌ترین ایام تا امروز»، از محمدجواد مشکور و «وجه تسمیه مازندران و طبرستان»، از نظام‌الدین نوری را می‌توان نام برد. در میان مقالات، نویسنده مقاله مازندران یا یمن، تلاش کرده تا، به شیوه تحلیلی، سرزمین یمن را مازندران اصلی معرفی کند. در کنار این آثار، بخشی از کتاب‌هایی نظیر «تاریخ تبرستان»، اثر اردشیر برزگر، «تاریخ مازندران»، اثر اسماعیل مهجوری و «پژوهشی در زمینه نام‌های باستانی مازندران»، اثر سید حسن حجازی کناری، به وجه تسمیه و حدود طبرستان و مازندران اختصاص داده شده است. نکته قابل ذکر این است که بیشتر این آثار، به وجه تسمیه طبرستان پرداخته و به محدوده طبرستان و تغییراتی که در جغرافیای آن، در گذر زمان روی داده، اشاره‌ای نکرده یا بسیار مختصر بدان پرداخته‌اند. در حالی که بررسی وجه تسمیه طبرستان و مازندران، در ارتباط با قلمرو جغرافیایی و ساکنان آن معنا پیدا می‌کند. لذا بررسی همزمان دو مسئله یاد شده، جهت درک بهتر آن، ضرورت می‌یابد.

## ۲. پیشینه تاریخی نام طبرستان

پیشینه پیدایش نام طبرستان به درستی مشخص نیست. نخستین اطلاعات ما درباره این منطقه، از نوشته‌های مورخان و جغرافی‌نگاران غیرایرانی، مانند هرودت، استرابن، گزنفون، بطلمیوس و پلوتارک، به دست می‌آید. در زمان هخامنشیان، در کتیبه داریوش، از ولایات و ایالات زیادی نام برده شده، ولی از منطقه‌ای که بعدها به نام‌هایی چون طبرستان،

عباسی بر این منطقه دیده می‌شود (نوروززاده چگینی، ۱۳۶۶: ۲۱؛ شایان، ۱۳۶۷: ۱۹). بر این اساس بود که اولیاءالله آملی فرشوادگر (پتشخوارگر) را لقب طبرستان دانسته است (آملی، ۱۳۱۳: ۲۷).

شاید بتوان سابقه تاریخی نام طبرستان را به حدود یک قرن قبل از میلاد یا مقارن با میلاد مسیح دانست، اما نامی از آن، در این محدوده زمانی در اسناد و مدارک وجود ندارد. در آثار ایرانی قبل از اسلام، نخستین بار، در «نامه تنسر» از کلمه طبرستان نام برده شد. در این نامه، تنسر، موبد موبدان اردشیر بابکان، از گشنسف، حاکم طبرستان، به عنوان «شاه پدشخوارگر و طبرستان» نام برده است (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۵/۱). این نام در سراسر حکومت ساسانیان برجا ماند و توانست موجودیت خود را حفظ کند.

واژه طبرستان، در دوره اسلامی نیز، به حیات خود ادامه داد و در نوشته‌های بسیاری از مورخان و جغرافی دانان اسلامی آمده است. قدیمی‌ترین منبع شناخته شده در دوره اسلامی، که نام طبرستان در آن ذکر شده، کتاب *البلدان یعقوبی* است که در آن چنین آمده است: «پس از ری به طبرستان روند و شهر طبرستان، ساریه است که از ری تا آنجا هفت منزل راه است» (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۹۱). بعد از آن، بسیاری از جغرافی‌نگاران اسلامی از آن نام برده‌اند. ظاهراً تا اواخر قرن چهارم هجری نام طبرستان، تنها عنوانی بود که برای این سرزمین به کار می‌رفت.

### ۳. وجه تسمیه طبرستان

درباره وجه تسمیه «طبرستان»، که در منابع به شکل‌های متفاوت تپورستان، تپیرستان و تبرستان آمده، آرای متفاوت و گاه متضادی در منابع گذشته و معاصر ارائه شده است. این آرا برداشت‌های

رویان و مازندران خوانده شده، سخن به میان نیامده است. این ولایت، در دوره هخامنشی، بخشی از ساتراپ شانزدهم ایران بود که خوارزم، سغد، هرات و هیرکانی را نیز شامل می‌شد، اما فرمانروایی جداگانه داشت. آخرین فرمانروای آن از جانب هخامنشیان «اتوفادات» بود (اعظمی، ۱۳۵۷: ۱۹۳). جایی که بعدها طبرستان نامیده شد، ظاهراً تا اوایل دوره اشکانیان - که به اقوام ساکن نواحی مرکزی حاشیه جنوبی دریای مازندران؛ یعنی آماردها حمله کرده و زمینه را برای ورود اقوام تپوری به آنجا فراهم نموده بودند - به عنوان بخش مهمی از ولایت «پتشخوارگر» به حساب می‌آمد و اطلاق نام طبرستان به این منطقه - از زمان ورود قوم تپوری - تنها به این دوره باز می‌گردد.

واژه پتشخوارگر، در دوران باستان، به سرزمین‌های شمالی ایران، در منطقه کوهستانی پهنای البرز اطلاق می‌شد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۵۶؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۰؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۱۹؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۷۸: ۳۸) که آذربایجان، دیلم، طبرستان، ری، قومس، دامغان و گرگان را در بر می‌گرفت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/۵۶؛ نیز ر.ک. ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۱۹). به نوشته دکتر مشکور، این کلمه همان «پتیشوارش» در کتیبه داریوش است (مشکور، ۱۳۴۵: ۱۱). این واژه در دوره اسلامی نیز رواج داشت، اما استعمال آن تقریباً از قرن سوم هجری محدود شد و پس از جدا شدن گیلان و گرگان از این ناحیه، جای خود را به کلمه طبرستان داد؛ به طوری که این نام، روی سکه‌های اسپهبدان این منطقه - سکه‌هایی که به سکه‌های عرب ساسانی معروف‌اند - یعنی فرخان، دادبرزمهر و خورشید، در دوره خلافت امویان و سپس حکام

۱۳۷۳: ۴۷۳-۴۷۴؛ ملگونف، ۱۳۶۳: ۹۵).

### ۳-۲. از دیدگاه جغرافیایی

ابن اسفندیار، به نقل از بزرگمهر - وزیر انوشیروان - آورده است که طبرستان، با توجه به سرسبزی، از دو واژه «طَرَبٌ و بُسْتَانٌ» گرفته شد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۷۹ / ۱)، اما گیلانی، طبرستان را مأخوذ از «طبر» به معنای «سپید موله» می‌داند که مردم عادی به آن «بید معلق» می‌گفتند و «استان» اضافه مکانی بود. بنابراین طبرستان؛ یعنی مکانی پوشیده از درخت بید (گیلانی، ۱۳۵۲: ۲۹). عده‌ای آن را کلمه‌ای طبری یا پهلوی به معنای کوه دانستند و طبرستان را سرزمین کوهستانی معنا کردند (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۰۸؛ رایینو، ۱۳۶۵: ۲۱؛ لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۹۴؛ محمودی‌بختیاری، ۱۳۴۸: ۲۲). از دیدگاه اعتمادالسلطنه، تیره و تبرک در لغت پهلوی مازندرانی و فارسی به معنی پشته، تل و کوه است و تبرستان به تای فارسی؛ یعنی کوهستان و ارتباطی با تبر ندارد، چنان‌که «یکی از خلفا شخصی را به تفحص بلاد طبرستان فرستاد. وی بعد از ملاحظه امتعه و وفور نعمت‌های آن ولایت، نزد خلیفه گفت: طبرستان را برای کثرت ارتفاعات و معموریت فراوان، تَبَرستان باید خواند به کسر تاء و سکون باء، به معنی زرتستان، یعنی معدن زر، نه تَبَرستان به فتح تاء و باء» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۰۱۸ / ۲).

در این زمینه، حجازی کناری، واژه طبر را لفظی عبری می‌داند و معتقد است کلمه تپورستان که بعدها به طبرستان تغییر یافت، از سه جزء «تپه + اورود + ستان» تشکیل شد و بیانگر سرزمینی است که تپه و رودهای بسیار دارد (حجازی کناری، ۱۳۷۲: ۱۷). اقوام ساکن در این ناحیه کوهستانی، با تپه‌های کوچک و بزرگ، جنگل و رود برای شناساندن بهتر خود به دیگران، ناگزیر خودشان را به محل

گوناگونی را از کلمه طبرستان، به‌عنوان اصطلاحی سیاسی، نظامی، اجتماعی و جغرافیایی به همراه دارد. در مجموع، دیدگاه‌های موجود درباره وجه تسمیه طبرستان را می‌توان از سه منظر مطرح کرد:

### ۳-۱. از دیدگاه سیاسی - نظامی

اکثر مؤلفان منابع اسلامی معتقدند که وجود جنگل‌های انبوه در این منطقه، ضرورت استفاده از تبر را برای قطع درختان، به هنگام جنگ و درگیری ایجاد می‌کرد. پسوند «استان» در این ترکیب، وند مکانی است. بنابراین، «تبرستان»؛ یعنی سرزمین تبر، که بعد از ورود اعراب معرب و به «طبرستان» تبدیل گشت (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۹۸؛ بروسوی، ۱۴۲۷: ۴۴۹؛ طبری، ۱۳۷۵، موخره، ۹؛ ابن‌فقیه، ۱۴۱۶: ۵۶۴؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۷۹ / ۱؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۴۹۸؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۸ / ۱۶۵؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۱ / ۳۶۸؛ شیروانی، بی‌تا، ۳۵۲-۳۵۳). برخی نیز «استان» را به فتح همزه در معنی «درخت» گرفته‌اند که در این صورت طبرستان به معنی «تبر و درخت» است (بکری، ۱۴۰۳: ۱۴۰۳ / ۳).

برخی از مؤلفان، به داستان‌های افسانه‌ای تمسک جستند و طبرستان را برگرفته از «طبرزان» دانستند و اظهار کردند؛ در زمان یکی از پادشاهان ساسانی تعداد زیادی از سپاهیان شورش کردند. به دستور شاه، شورشیان را به مکانی دور و غیرمسکونی تبعید کردند. بعد از مدتی که به سراغشان رفتند، آنان برای قطع درختان و ساختن خانه خواستار «تبر» شدند. آنان در درخواست بعدی خواهان «زنان» شدند. به دستور شاه، تعدادی از زنان زندانی را بدانجا فرستادند. لذا به «طبرزان» معروف شدند که این نام به تدریج به طبرستان تبدیل گشت. «انما هی طبرزان ای الفؤوس و النساء» (ابن‌فقیه، ۱۴۱۶: ۵۶۴؛ قزوینی،

سکونتشان منسوب کردند. بنابراین، «تپور» یا «تپیر» به معنای قومی است که در داخل سرزمین پوشیده از کوه، تپه و رود سکونت دارد (همان: ۱۸-۱۹).

### ۳-۳. از دیدگاه اجتماعی

گروهی واژه طبرستان را برگرفته از نام قوم تپوری یا تپیری می‌دانند. استرابو، مورخ یونان باستان، در کتابش از اقوام تپیری<sup>۱</sup> یاد می‌کند که در میان هیرکانیان و آریین‌ها می‌زیستند (استرابو، ۱۳۸۲: ۳۵، ۳۶، ۴۵، ۴۹). به گفته مشکور، طبرستان به زبان پهلوی، تپورستان و به یونانی، تپیروی<sup>۲</sup> و تپوی روی<sup>۳</sup> است و نویسندگان چینی در آثارشان آن را «ت پ س تان» یا «ت پ ستان»<sup>۴</sup> نوشته‌اند (مشکور، ۱۳۴۵: ۱۳). در این زمینه، بررسی اقوام ساکن حاشیه جنوبی دریای مازندران و پراکندگی جغرافیایی آنان راهگشا خواهد بود.

قبایل ساکن در کرانه جنوبی دریای مازندران را «کاسپیان» می‌نامیدند که نام مشترک تمامی قبایل هند و اروپایی بوده است (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۲۸۱). این اقوام، از شرق به غرب، به نام پارت‌ها در شمال خاوری ایران کنونی؛ هیرکانی‌ها در منطقه‌ای برابر با گرگان کنونی؛ تپوری‌ها در شرق طبرستان برابر با بهشهر، ساری، قائم‌شهر و جنوب این مناطق تا کوهستان‌های شمال سمنان؛ آماردها در نواحی مرکزی و غربی طبرستان امروزی شامل آمل، نوشهر، تنکابن؛ و کادوسی‌ها یا گله‌ها در نواحی گیلان امروزی سکونت داشتند. ظاهراً حضور این اقوام در مناطق یاد شده در نام‌گذاری این مناطق به نام آنها

تردیدی باقی نمی‌گذارد.

با ورود آریایی‌ها به ایران، تغییرات سیاسی مهمی در سواحل جنوبی دریای مازندران روی نداد. تلاش مادها و هخامنشیان، و بعدها اسکندر، برای ورود به این منطقه به نتیجه چندانی نرسید و نظارت آنان بر این مناطق، فقط در حد گماشتن حاکمان، بود. ظاهراً، اشکانیان در عهد پادشاهی فرهاد اول، در سال ۱۷۴ ق.م، توانستند با شکست دادن آماردها که در بخش مرکزی طبرستان سکونت داشتند، وارد این مناطق شوند و آنها را به نواحی اطراف کوچ دهند. با مهاجرت اجباری آماردها از سرزمین اصلی خود، تپوری‌ها جای آنان را در نواحی مرکزی طبرستان اشغال کردند (بارتولد، ۱۳۸۶: ۲۳۴). گسترده‌گی قلمرو تپوری‌ها از مناطق شرقی دریای مازندران به نواحی مرکزی و غربی آن در دوره اشکانیان، در کنار قدرت‌گیری آنان در این منطقه، زمینه را برای نام‌گذاری این مناطق به نام آنها فراهم کرده است. برخی معتقدند که نام تپور، در دوره ساسانیان به «تپیر» و در دوره اسلامی به زبان عربی «طبر» برگردانده شد و بدین ترتیب، واژه «تپورستان» به «طبرستان» تغییر کرد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۹۱؛ همو، ۱۳۷۳: ۲۸؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/۴۸۹؛ ملگونف، ۱۳۶۳: ۹۶).

شاردن، که طبرستان را به معنای جایگاه تبر، تپورستان خوانده بود، در جای دیگر به رد این دیدگاه پرداخت و اظهار کرد: طبرستان جای سکونت قومی قدیمی به نام تپور بود و در زبان پهلوی این سرزمین، تپورستان خوانده می‌شد (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۸۸۸/۵).

ملگونف روسی، از قول برخی از اهالی منطقه، می‌گوید که طبرستان را، به دلیل وجود جنگل‌های فراوان، «تاپوریه» نام نهادند (ملگونف، ۱۳۶۳: ۹۶) که

<sup>۱</sup> - Tapyrria.

<sup>۲</sup> - Tapyroi.

<sup>۳</sup> - Tapoyroi.

<sup>۴</sup> - Tha- pa-sa- tan - Tho- pa- setan

#### ۴-۱. طبرستان سیاسی

محدوده طبرستان، تا قبل از حمله اشکانیان، به حدود شرقی حاشیه جنوبی دریای مازندران محدود می‌شد، اما از زمان استقرار تپوری‌ها بر این مناطق، ضمن برقراری شرایط نسبتاً پایدار در این منطقه جغرافیایی، محدوده‌اش مناطق شرقی، مرکزی و غربی حاشیه جنوبی دریای مازندران تا مرز گیلان را در بر گرفت. وسعت و جایگاه این محدوده، در طول تاریخ ایران باستان و تا قبل از حمله اعراب به این سرزمین، حفظ گردیده است.

بررسی فرمانروایان طبرستان، از دوره اشکانی تا پایان دوره ساسانی، بیانگر این مسئله است که حکمرانی بر این منطقه برای سال‌های طولانی در اداره یک خاندان بوده و این ماندگاری طولانی در حفظ محدوده جغرافیایی آن نیز مؤثر بوده است. حضور خاندان گشنسب (۲۵۰ ق.م- ۵۲۹ م) و خاندان سوخرایان (۵۴۴-۸۳۹ م) در طبرستان تأیید این مدعا است. بی‌شک، موقعیت جغرافیایی و سوق‌الجیشی طبرستان، مانع از آن بود که این سرزمین به طور کامل زیر سلطه حکومت مرکزی در آید. مینورسکی می‌نویسد: «به نظر می‌رسد این ناحیه، هرگز به تصرف قطعی پادشاهان قدیم ایران (هخامنشیان، پارت‌ها و ساسانیان) در نیامده است (مینورسکی، ۱۳۴۵: ۱۵۱). در نتیجه، طبرستان در این دوره به لحاظ موقعیت خاص جغرافیایی و ارتباط کمتر با سایر جوامع، از نظر محدوده جغرافیایی، وضعیت نسبتاً پایداری داشت.

احتمالاً منظور وی از تپوریه همان تپوریه است، با این تفاوت که وی هیچ اشاره‌ای به وجود قوم تپوری در این منطقه نکرده است. از نظر بارتولد نیز، این سرزمین نامش را از قوم تپور گرفت و اگر به آنجا تپورستان گفته می‌شد، صحیح‌تر بود، همانند: بلوچستان. به گفته وی، اعراب نام طبرستان را بر این منطقه نهادند و موجب تحریف و فراموشی ریشه قومی این ایالت گشتند (بارتولد، ۱۳۷۵: ۳۹).

امروزه، اکثر محققان واژه طبرستان را برگرفته از قوم تپوری می‌دانند و آن را به صورت «تبرستان» که از نظر آنها خلاصه شده تپیرستان است، می‌نویسند (سایکس، ۱۳۸۰: ۱/۳۵۴؛ مشکور، ۱۳۴۵: ۹؛ طاهری، ۱۳۴۷: ۲؛ ستوده، ۱۳۸۴: ۱۸۳؛ پیرنیا، ۱۳۸۹: ۲۱؛ نوری، ۱۳۸۶: ۶؛ پرگاری، ۱۳۷۵: ۳). نامگذاری مناطق اطراف طبرستان، نظیر گرگان و گیلان به مناسبت حضور اقوام ورکانی و گله‌ها در این مناطق و همچنین نامگذاری سرزمین‌هایی چون سیستان، بلوچستان، کردستان، لرستان و ... به دلیل حضور این اقوام در این سرزمین‌ها، نظریه وجه تسمیه طبرستان از قوم تپوری را منطقی‌تر می‌نماید.

#### ۴. دو مفهوم از طبرستان

در منابع تاریخی و جغرافیایی، درباره محدوده طبرستان، اقوال متعددی مطرح گردیده است که در نگاه اول، نوعی ناهمگونی بین آن گزارش‌ها دیده می‌شود. تجزیه و تحلیل بیشتر این گزارش‌ها نشان می‌دهد که نگرش نویسندگان آنها، به هنگام ثبت محدوده طبرستان، گاهی بر وجه سیاسی آن تأکید داشته است و گاهی بر وجه فرهنگی. از این روی، می‌توان قلمرو طبرستان را از دو بُعد طبرستان سیاسی و طبرستان فرهنگی بررسی کرد.

مامطیر، ساری و طمیش را جزء بلاد طبرستان دانسته است (اصطخری، بی‌تا: ۱۲۲). این کمترین حدی است که برای طبرستان در نظر گرفته شده است که می‌توان از آن به «طبرستان خاص» تعبیر کرد.

مؤلفان برخی دیگر از آثار، به‌ویژه تاریخ‌های محلی، با نگاه گسترده‌تری به بیان حدود طبرستان پرداخته‌اند. در این حوزه، نظر ابن‌اسفندیار، در قرن هفتم، و نظر نویسندگان بعدی مانند اولیاءالله آملی و ظهیرالدین مرعشی، که متأثر از این دیدگاه است، درخور توجه است. ابن‌اسفندیار، حدود طبرستان را از شرق به غرب چنین بیان می‌کند: «از دینارجاری تا به ملاط که حد طبرستان است» (ابن‌اسفندیار: ۱۳۶۶: ۷۴/۱). دینارجاری، در نزدیکی همیشه (کردکوی کنونی)، و ملاط نیز در جنوب هوسم (رودسر کنونی) قرار داشت. در این زمینه، گیلانی حد غربی را همان ملاط می‌داند، اما حد شرقی را با اندکی تفاوت، «دینارچار» که نزدیک ساری است و اهالی آن دیار آن را «دونچال» می‌خوانند، دانسته است (گیلانی، ۱۳۵۲: ۲۹). بر این اساس، با توجه به جایگاه تاریخ محلی در ارائه گزارشی بهتر و موثق‌تر از محدوده مورد نظر خود، به نسبت دیگر منابع، و همچنین وجود گزارش‌هایی مبنی بر حضور و فعالیت حاکمان طبرستان در این مناطق، با نگاه کامل‌تری می‌توان از همیشه تا منطقه ملاط در هوسم را محدوده دقیق «طبرستان سیاسی» به شمار آورد. این محدوده را می‌توان

در دوره اسلامی، محدوده جغرافیایی طبرستان دچار تحولاتی شد. حدود آن، که از دو بخش ساحلی و کوهستانی تشکیل می‌شد، همواره در طول تاریخ اسلامی، بر اثر ورود اقوام بیگانه و رقابت‌های خاندانی متغیر بود. گزارش‌های منابع، درباره این دوره، مانند عهد باستان همانند و یک سویه نیست. برخی اعتقاد دارند که سرزمین طبرستان در قرون اولیه اسلامی به دو بخش طبرستان و رویان تقسیم شد و مرز میان آن دو، رود هراز بود (ستوده، ۱۳۴۸: مقدمه/هفت). به نظر این گروه، سرزمین میان رود هراز و تمیشه را می‌توان به عنوان محدوده طبرستان بعد از اسلام قلمداد کرد. گزارش‌های منابع - که در ادامه خواهد آمد - این نظر را تأیید نمی‌کند. هرچند که منطقه رویان در دوره اسلامی شاهد حکومت پادوسبانان (استنداران) بود، اما سرزمین آنها همواره جزئی از طبرستان به شمار می‌آمد و حکام آن، سلطه آل باوند را بر خود پذیرفته بودند. چنان‌که مؤلف *حدود العالم* معتقد است که حاکمان استندار، در قسمتی از خاک طبرستان، سلطنتی جداگانه داشته‌اند (*حدود العالم*، ۱۴۲۳: ۱۵۵).

در *حدود العالم* و برخی منابع دیگر، حد طبرستان از چالوس تا تمیشه ذکر شده است (همان: ۱۵۴). اصطخری نیز در قرن چهارم، که نقشه‌ای برای طبرستان - به رسم ابوزید بلخی - در کتاب خود آورده، شهرهایی چون چالوس، کلار، رویان، ناتل، آمل، میله، برجی، عین‌الهم،

«طبرستان عام» نیز نامید.

#### ۴-۲. طبرستان فرهنگی

مؤلفان برخی از منابع، به هنگام ذکر محدوده طبرستان، به مناطقی اشاره کردند که در طول تاریخ، حاکمان طبرستان بر آن تسلط سیاسی نداشته‌اند. در این زمینه، مناطقی، مانند گرگان، دهستان، آبسکون، سمنان، قومس، دامغان، بسطام، ری و طالقان همراه با ولایات طبرستان بیان گردیده است (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۳ و ۵۴؛ اصطخری، بی تا: ۱۲۲؛ ادیسی، ۱۴۰۹: ۶۷۸/۲؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۱۳/۴؛ بغدادی، ۱۴۱۲: ۸۷۸/۲). نظر این گروه، یادآور سرزمین‌های داخل در منطقه پتسخوارگر است که محدوده وسیعی از شمال ایران را در بر می‌گرفت. ذکر این مناطق همراه با ولایات طبرستان بدین خاطر است که این مناطق از نظر فرهنگی و رسوم اجتماعی زیر نفوذ منطقه طبرستان قرار داشت و تأثیرات آن، تاکنون نیز باقی مانده است.

توضیح اینکه، هر یک از مناطق مذکور در هر دوره تاریخی تحت حاکمیت سیاسی ویژه خود قرار داشت و حاکمان طبرستان بر آن مناطق تسلط چندانی نداشتند. آن چه بیشتر از همه سبب گردید تا برخی این مناطق را جزء طبرستان بدانند، ارتباط بین اقوام ساکن در این مناطق بود. اقوامی مانند پارت‌ها، هیرکانی‌ها، تپوری‌ها، آماردها و کادوسی‌ها که بعدها با آمیختگی نژادی به شکل اقوام تالش، گیلک، دیلمی، تبری و ... پدیدار شدند، از گذشته دور با یکدیگر در ارتباط بودند و مانند یک مجموعه فرهنگی عمل

می‌کردند. ارتباطات اجتماعی و فرهنگ و سنن مشترک بین آنان توانست از آنها در گذر زمان، یک واحد فرهنگی بسازد. در این بین، منطقه طبرستان با توجه به مرکزیت جغرافیایی، داشتن گرایش‌های استقلال‌طلبانه و وجود حکومت‌های دائمی محلی که بر حب وطن و ملی‌گرایی تأکید فراوانی داشته‌اند، توانست از نظر فرهنگی و اجتماعی تأثیر بیشتری بر مناطق همجوار خود بگذارد و به نوعی آنها را وابسته و زیرمجموعه خود قرار دهد. بر این اساس، برخی از نویسندگان به هنگام مشخص کردن محدوده طبرستان با نگاه به ابعاد فرهنگی آن، سرزمین‌های اطراف را نیز در زمره طبرستان به شمار آورده‌اند که می‌توان از آن به طبرستان فرهنگی نام برد. امروزه، از نظر محدوده فرهنگی، آن بخش از جنوب دریای مازندران و کوه البرز را که آداب و رسوم مشترکی دارند و در واحد زبانی مازندرانی با گویش‌های گوناگون گفت‌وگو می‌کنند، می‌توان جزء طبرستان فرهنگی به حساب آورد.

#### ۵. مازندران

ریشه واژه مازندران و تاریخ پیدایش و دگرگونی آن به درستی مشخص نیست. در اعلام جغرافیایی اوستا، کتیبه‌های داریوش، آثار دوره اشکانی، ساسانی و قرون اولیه اسلامی واژه مازندران نیامده است. همان‌طور که گفته شد تا اواخر قرن چهارم هجری واژه طبرستان تنها عنوانی بود که برای این سرزمین به کار می‌رفت. ابن خردادبه در المسالك و الممالک،

مازندران جدید است (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/ ۵۶؛ مرعشی: ۱۳۴۵: صد و دوازده). با وجود این، کلمه طبرستان تا حدود قرن یازدهم هجری در اسناد عمومی و ادارات به کار می‌رفت (شاردن، ۱۳۷۲: ۱/ ۳۶۸).

ذکر این موضوع لازم است که واژه مازندران به چندین سرزمین، از جمله به سرزمینی در شرق، نزدیک هندوستان و سرزمینی در غرب، نزدیک شام و سرزمین یمن اطلاق می‌شد. اطلاق این واژه به مناطق شمال ایران به جای واژه طبرستان، متأخر است. جمله ابن‌اسفندیار که می‌نویسد: «و مازندران محدث است به حکم آنکه مازندران به حد مغربست و به مازندران پادشاهی بود، چون رستم زال آنجا شد، او را بکشت» (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/ ۵۶)، مؤید این مطلب است که اطلاق چنین واژه‌ای بر طبرستان جدید است و این نام در سرزمین‌های دیگر سابقه داشته است. لذا منابع برای تفکیک این دو مازندران از یکدیگر، مازندران غیر طبرستان را مازندران مغرب می‌نامیدند (همان؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۷۸: ۳۶). ظاهراً ویژگی مشترک تمامی مکان‌هایی که نام مازندران بر آنها نهاده شده، آب و هوای خوش بوده است. در شاهنامه وقتی از مازندرانی که به نظر می‌رسد در شرق قرار دارد، سخن به میان می‌آید، بسیار نیک و خوش آب و هوا ترسیم می‌شود و یا مازندران یمن، در مقایسه با سرزمین شبه جزیره عربی که در کنار آن قرار دارد، آب و هوای بسیار خوبی دارد.

مؤلفان درباره ارتباط بین طبرستان و مازندران، اطلاعات گوناگون و پراکنده‌ای ارائه می‌دهند. از نظر برخی، طبرستان و مازندران مترادف یکدیگرند (ابن‌فضل‌الله العمری، ۱۴۲۳: ۵/ ۶۶۴؛ لسترنج، ۱۳۷۷:

ابن‌رسته در *الأعلاق النفیسه*، اسحاق بن حسین منجم در *آکام المرجان*، اصطخری در *المسالك و الممالک*، جیهانی در *أشکال العالم*، ابن‌حوقل در *صورة الأرض*، مؤلف *حدود العالم من المشرق الى المغرب* و مقدسی در کتاب *احسن التقاسیم فقط* از طبرستان نام برده‌اند. از اوایل قرن پنجم هجری، واژه «مازندران» نیز، آرام آرام برای نامگذاری این منطقه به تنهایی یا به همراه واژه طبرستان استعمال می‌شده است. فردوسی در *شاهنامه*، نظامی عروضی در کتاب *چهارمقاله* (نظامی، ۱۳۲۷: ۵۱) و راوندی در *راحه الصدور* (راوندی، ۱۳۸۵: ۲۸ و ۲۱۰ و ۲۶۵ و ...) فقط از مازندران نام برده‌اند، اما در آثاری؛ مانند *جهان‌نامه* (بکران، ۱۳۴۲: ۳۲ و ۵۸ و ۷۶ و ...)، *الآثار الباقیه* (بیرونی، ۱۳۸۰: ۲۷۱)، *سلاجوقنامه* (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۱)، *تاریخ طبرستان* (ابن‌اسفندیار، ۱۳۶۶: ۵۶/۱)، *آثار البلاد* (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۷۴)، *معجم البلدان* (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۱۳/۴) و *مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار* (ابن‌فضل‌الله العمری، ۱۴۲۳: ۵/ ۱۶۴) از طبرستان و مازندران در کنار هم نام برده شده است.

ذکر این نکته بایسته است که هر چه از قرن‌های اول و میانه اسلامی فاصله می‌گیریم و به قرون جدید نزدیک‌تر می‌شویم، نام مازندران بیش‌تر به کار می‌رود، تا اینکه آرام آرام از اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم واژه مازندران جایگزین واژه طبرستان می‌شود. برای نمونه، می‌توان به کتاب *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* ظهیرالدین مرعشی اشاره کرد که مؤلف آن برای ذکر حوادث این منطقه تا اوایل قرن نهم از هر دو واژه و از آن به بعد، از واژه مازندران استفاده کرده است. بر این اساس است که ابن‌اسفندیار و ظهیرالدین مرعشی معتقدند که لفظ

۳۹۴؛ رایینو، ۱۳۶۵: ۲۲)، با این تفاوت که در آغاز، طبرستان به تمام نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی گفته می‌شد، اما مازندران فقط به مناطق پست ساحلی اطلاق می‌گردید (لسترنج، ۱۳۷۷: ۳۹۴؛ رایینو، ۱۳۶۵: ۲۲) و به مرور زمان، کلمه مازندران به تمامی نواحی کوهستانی و ساحلی اطلاق گردید. بعضی مازندران را ترجمه فارسی طبرستان می‌دانند (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۷۳). یاقوت حموی با اطمینان کامل آن دو کلمه را یکی می‌داند «لا شکَّ أنَّهما واحد»، اما درباره اینکه از چه زمانی طبرستان به مازندران تغییر نام داده، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و مدعی است که این کلمه را در کتاب‌های قدیم نیافته و از زبان مردم منطقه شنیده است (یاقوت، ۱۹۹۵: ۴/۱۳). ظهیرالدین نیشابوری بر این باور است که طبرستان و مازندران دو منطقه در کنار هم هستند (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۲) اما حمدالله مستوفی، ضمن تفکیک طبرستان از مازندران، آن را همراه با دیار قومس آورده است و می‌نویسد که: مازندران هفت تومان است که عبارت است از: جرجان، موروستاق، استراباد، آمل و رستم‌دار، دهستان، روغد و سیاه‌روستاق؛ و طبرستان مشتمل بر: سمنان، دامغان، فیروزکوه، دماوند و فریم بوده است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۹۷).

درباره وجه تسمیه مازندران، مانند طبرستان، اقوال متعددی مطرح گردیده است: برخی با نگاه سیاسی - اجتماعی بدان پرداخته‌اند؛ مرعشی لغت مازندران را برگرفته از اسم مازیار، از حاکمان محلی آل قارن در قرن سوم هجری می‌داند؛ زیرا به دستور مازیار، دیواری از جاجرم تا گیلان ساختند که آن را ماز و درونش را مازاندرون می‌گفتند. آثار این دیوار در زمان مؤلف هنوز وجود داشته است (مرعشی،

۱۳۴۵: ۱۱۲). ملگونف در همین زمینه، بدون ذکر نام مازیار، از دیواری به نام ماز در مرز طبرستان خبر می‌دهد که از آنجا تا سواحل دریای خزر را اندرون‌ماز یا ماز اندرون می‌گفتند (ملگونف، ۱۳۶۳: ۹۶). به نظر اعتمادالسلطنه، مازندران برگرفته از نام طایفه ماقبل آریایی مارد یا مازد است که در غرب رود هراز سکونت داشتند و اندران ظرف مکان است. بنابراین، مارد اندران یا مازد اندران که به تدریج مازندران گردید؛ یعنی محل سکونت طایفه مارد یا مازد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۳: ۲۸). نظر اعتمادالسلطنه از این جهت که مازندران نام خود را از اقوام مارد یا مازد گرفته، چندان قابل اعتنا نیست؛ زیرا در منابع تاریخی، نامی از آن برده نشده است.

از دیدگاه مذهبی، لغت مازندران قدمتی طولانی دارد که با اسطوره‌های ملی و مذهبی ایرانیان در ارتباط است. برخی، اشارات اوستا را درباره «دیوان مازن» (Mazan) یا «مازینیا دئو» (Mazainya) (Daeva)، که شیرترین و پلیدترین دیوان بودند، مربوط به مازندران می‌دانند (مشکور، ۱۳۴۵: ۷؛ پیروز، ۱۳۸۵: ۱۲۷). در مورد معنای «مَزَن» یا «مَزَنَدَر» در اوستا و اطلاق آن به مازندران، میان محققان اختلاف نظر وجود دارد؛ بعضی، مَزَن (mazana) در اوستا و فارسی میانه را نام گروهی از دیوان یا موجودات دیونژاد، به معنای عظیم و تنومند، دانسته‌اند که در سرزمینی به همین نام سکونت داشتند و مَزَنَدَر (Mazandar) صفت تفضیلی و لقب این گروه از دیوان است (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۸۶؛ محمودی‌بختیاری، ۱۳۴۸: ۲۳-۲۱). هنینگ، معنی تحت‌اللفظی آن را دروازه یا دره غولان دانسته است که از مزه‌اینیه (Mazainya) اوستایی و مَزَن (Mazan) فارسی میانه به معنی غول، هیولا و

تسمیه و حدود جغرافیایی خود از سر گذرانده است. اولین نامی که بر آن نهاده شد، واژه طبرستان است که از بین عوامل مطرح شده در این نامگذاری، وجه اجتماعی آن، یعنی حضور اقوام تیپوری، را می‌توان عامل مؤثرتر دانست. نام این محدوده جغرافیایی، سه مرحله تاریخی دارد؛ در مرحله اول، این منطقه تا پایان قرن چهارم هجری طبرستان نامیده می‌شد؛ مرحله دوم، از اوایل قرن پنجم تا اواسط قرن هشتم امتداد دارد که در این مرحله، واژه مازندران در کنار نام طبرستان به کار می‌رفت؛ مرحله سوم، از اوایل قرن نهم آغاز شد و در پی آن واژه مازندران جایگزین نام طبرستان شد. عنوان طبرستان از این زمان به بعد به شکل محدود در امور اداری تا قرن یازدهم رواج داشت. علل تغییر نام این منطقه، از طبرستان به مازندران، به درستی مشخص نیست. به نظر می‌رسد بخشی از مناطق شمال ایران را به دلیل وجود کوه موز، «موز اندرون» نامیدند و کم‌کم این نام به مازندران تبدیل شده است. همچنین ممکن است ویژگی‌های آب و هوایی مناسب شمال ایران، باعث شده باشد تا چنین نامی بر آن اطلاق گردد. با توجه به اینکه چندین مکان خوش آب و هوا با عنوان مازندران نامیده شده‌اند، چنین به ذهن متبادر می‌شود که این واژه را برای مکان‌های خوش آب و هوا به کار می‌بردند. با این احوال، به نظر می‌رسد نظر گروهی که بر معنی موجودات تنومند و دیوپیکر تأکید دارند به واقعیت نزدیک‌تر باشد.

گرچه جغرافیای سیاسی طبرستان در دوره باستان پایدار بود، اما در دوره اسلامی به دلایلی چون حضور بیگانگان، رقابت‌های خاندانی و توسعه طلبی حکام در نوسان بود. محدوده فرهنگی طبرستان نیز با توجه به مرکزیت سیاسی، استقلال نسبی و تأکید

دیوپیکر گرفته شده است (یارشاطر، ۱۳۸۰، ۳/۱: ۵۵۶). دارمستتر، صورت اصلی مازندران را «مَزَن تَر» (mazana-tara)، در معنی «به سوی مازن» فرض کرد که بعدها به مازندران تبدیل شد، مانند شوشتر که «به سمت شوش» معنا می‌دهد، اما نلدکه مازندران را به معنای «در مازن» گرفته است (مشکور، ۱۳۴۵: هشت، به نقل از نلدکه، تتبعات ایرانی، ۲/ ۱۷۸).

اکثر نویسندگانی که بر وجه تسمیه مازندران از نظر جغرافیایی تأکید می‌کنند به وجود کوهی به نام «موز» در مرز طبرستان اشاره دارند. مطابق نوشته ابن اسفندیار، مازندران طبرستان نام خود را از کوه «موز» که از مرز گیلان تا لار قصران و جاجرم امتداد دارد، گرفته است و به دلیل واقع شدن در داخل کوه موز، «موزاندرون» و به تدریج مازندران نام گرفت (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱/ ۵۶؛ نیز ر.ک: مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۱۲؛ گیلانی، ۱۳۵۲: ۳۰؛ هدایت، ۱۳۳۹: ۱۶۵؛ کـرز، ۱۳۷۳: ۱/ ۴۶۸؛ رابینو، ۱۳۶۵: ۲۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۲/ ۱۰۱۷).

## ۶. نتیجه

بیان وجه تسمیه شهرها و مناطق، موضوع بحث بسیاری از پژوهشگران است. نامگذاری یک منطقه، با عنوانی خاص، به عواملی بستگی دارد که از آن جمله، می‌توان به وجود اقوام مختلف در یک سرزمین، عقاید دینی و مذهبی مردم آن خطه، سیاست و نقش کارگزاران حکومت در ساخت و بازسازی یک منطقه، وضعیت اقتصادی و شرایط جغرافیایی آن اشاره کرد. سرزمین حاشیه جنوبی دریای مازندران، یکی از چالش برانگیزترین مناطقی است که تاریخ پر فراز و نشیبی را در زمینه با وجه

تاریخ جهان اسلام. ترجمه لیلا ربن‌شه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). تذکره جغرافیایی تاریخی ایران. ترجمه حمزه سر دادور. تهران: توس.

بروسوی، محمد بن علی (۱۴۲۷). أوضاع الممالک الی معرفه البلدان و الممالک. تصحیح محمد عبدالرواضیه. بیروت: دارالغرب الاسلامی.

بغدادی، صفی‌الدین عبدالؤمن بن عبدالحق (۱۴۱۲). مراصد الاطلاع علی الاسماء الامکنه و البقاء. تصحیح علی محمد بجاوی. بیروت: دارالنجیل.

بکران، محمد بن نجیب (۱۳۴۲). جهان‌نامه، به کوشش محمدامین ریاحی. تهران: انتشارات کتابخانه ابن‌سینا.

بکری اندلسی، عبدالله بن عبدالعزیز (۱۴۰۳). معجم ما استعجم من الأسماء البلاد و المواضع. بیروت: عالم الكتاب.

بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۰). الآثار الباقیه. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.

پرگاری، صالح (۱۳۷۵). نگاهی به جغرافیای تاریخی مازندران در دو قرن اول هجری. تهران: علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش ۱۷ و ۱۸، ۵۶-۳۳.

پیرنیا، حسن (۱۳۸۹). تاریخ ایران قبل از اسلام. انتشارات سپهر ادب.

پیروز، غلامرضا (۱۳۸۵). مازندران در دنیای اساطیر. مطالعات ملی. ش ۲۸. زمستان ۱۳۸۵. ۱۴۶-۱۲۵.

حجازی کنساری، سیدحسین (۱۳۷۲). پژوهشی در زمینه نام‌های باستانی مازندران. تهران: روشنگران.

حدود العالم من المشرق إلى المغرب (۱۴۲۳). قاهره: الدار الثقافیه للنشر.

حمدالله مستوفی (۱۳۳۶). نزهةالقلوب. تصحیح محمد دبیرسیاقی. بی‌نا.

حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵). معجم البلدان. بیروت: دارصادر.

دیاکونوف، أم (۱۳۴۵). تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

رابینو، ه.ل (۱۳۶۵). مازندران و استرآباد. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.

راوندی، علی بن محمد (۱۳۸۵). راحه الصدور و آیه السرور.

بر فرهنگ بومی، گستره وسیعی را از طالقان تا سمنان و گرگان در بر می‌گرفت که تا به امروز نیز تأثیرات آن بر جای مانده است.

## منابع:

ابن‌سفندیار، محمد بن حسن (۱۳۶۶). تاریخ طبرستان.

تصحیح عباس اقبال. تهران: اساطیر.

ابن‌خردادبه (۱۳۷۱). المسالك والممالک. ترجمه سعید خاکرند. تهران: میراث ملل.

ابن‌فضل‌الله العمری، شهاب‌الدین (۱۴۲۳). مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار. ابوظبی: المجمع الثقافی.

ابن‌فقیه، احمد بن محمد (۱۴۱۶). البلدان. تصحیح یوسف الممادی. بیروت: عالم الكتب.

ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل (۱۳۴۹). تقویم البلدان. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

ادریسی، ابوعبدالله محمد بن محمد (۱۴۰۹). نزهة المشتاق فی اختراع الآفاق. بیروت: عالم الكتب.

استرابو (۱۳۸۲). جغرافیای استرابو (سرزمینهای زیر فرمان هخامنشیان). ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

اصطخری، ابواسحاق (بی‌تا). المسالك و الممالک. قاهره: الهيئة العامه لقصور الثقافة.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی (۱۳۷۳). التدوین فی

احوال جبال شروین. تصحیح مصطفی احمدزاده. تهران: فکر روز.

..... (۱۳۶۳). تطبیق لغات جغرافیایی

قدیم و جدید ایران. تصحیح هاشم محدث. تهران: امیرکبیر.

..... (۱۳۶۷). مرآة البلدان. تصحیح

عبدالحسین نوایی و هاشم محدث. دانشگاه تهران.

اعظمی‌سنگسری، چراغعلی (۱۳۵۷)، فرمانروایان طبرستان، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۷۹، آذر و دی ماه، ۲۲۶ - ۱۸۹.

آملی، اولیاءالله (۱۳۱۳). تاریخ رویان. تصحیح عباس خلیلی. طهران: کتابخانه اقبال.

بارتولد، و.و.و (۱۳۷۵). جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در

- تصحیح محمد اقبال. تهران: اساطیر.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰). تاریخ ایران. ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی. تهران: افسون.
- ستوده، منوچهر (۱۳۴۸). تاریخ رویان. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ..... (۱۳۸۴). نامنامه ایلات و عشایر و طویف. تهران: مرکز دائرةالمعارف اسلامی.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲). سفرنامه. ترجمه اقبال یغمایی. تهران: توس.
- شایان، عباس (۱۳۶۷). مازندران. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شیروانی، زین‌العابدین بن اسکندر (بی‌تا). بستان السیاحه. تهران: سنای.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۴۷). جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان. تهران: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- قزوینی، زکریا ابن محمد (۱۳۷۳). آثارالبلاد و اخبارالعباد. ترجمه جهانگیر میرزا. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۸). فرهنگ اساطیر ایرانی. پارسه.
- کرزن، جرج (۱۳۷۳). ایران و قضیه ایران. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- گیلانی، شیخعلی (۱۳۵۲). تاریخ مازندران. تصحیح منوچهر ستوده. چاپ اول. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لسترنج، گی (۱۳۷۷). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
- مجم‌التواریخ و القصص. تصحیح نجم‌الدین سیف‌آبادی. آلمان: دومونده نیکار هوزن
- محمودی‌بختیاری، علی‌قلی (۱۳۴۸). مازندران یا یمن. هنر و مردم. ش ۲۷-۲۷.
- مرعشی، سید ظهیرالدین (۱۳۴۵). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. تصحیح محمدحسین تسبیحی تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مشکور، محمد (۱۳۴۵). مازندران و طبرستان از قدیم‌ترین ایام تا امروز. مقدمه تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. میر ظهیرالدین مرعشی. تصحیح محمدحسین تسبیحی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- ملگونف، گئورگی (۱۳۶۳). سفرنامه ایران و روسیه. به تصحیح محمد گلبن و فرامرز طالبی. تهران: دنیای کتاب.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۴۵). فرمانروایی و قلمرو دیلمیان. ترجمه جهانگیر قائم‌مقامی. بررسی‌های تاریخی. سال اول، شماره ۱ و ۲. ۱۶۲-۱۳۹.
- نظامی، احمد بن عمر (۱۳۲۷). چهار مقاله. تصحیح محمد قزوینی. به کوشش محمد معین. ارمغان.
- نوروززاده چگینی، ناصر (۱۳۶۶). مازندران در دوره ساسانی (بخش دوم). مجله باستان‌شناسی و تاریخ. مرکز نشر دانشگاهی. شماره دوم. سال اول. بهار و تابستان.
- نوری، نظام‌الدین (۱۳۸۶). وجه تسمیه مازندران و طبرستان. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. ش ۱۸۳. ۲۰۲-۱۹۳.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲). سلجوقنامه. تهران: خاور.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۳۹). روضه‌الصفای ناصری. کتابفروشی‌های مرکزی، خیام و پیروز.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۰). تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان. پژوهش دانشگاه کیمبریج. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- یعقوبی، ابن‌واضح (۱۴۲۲). تاریخ یعقوبی. بیروت: دار الکتب العلمیه.